

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فارسی

پایه اول (هفتم)
دوره اول متوسطه

۱۳۹۲



فرزندان عزیزم، امید است با نشاط و خرمی درس‌هایتان را خوب بخوانید و در همان حال، به وظایف اسلامی که انسان‌ها را می‌سازد، عمل کنید و اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت و خدمت پدران و مادرانتان را غنیمت شمارید.

امام خمینی (ره)



فهرست

مقدمه

ستایش : یاد تو

فصل اوّل : زیبایی آفرینش

- ۱۲..... درس اوّل : زنگ آفرینش
- ۱۸..... حکایت : اندرز پدر
- ۱۹..... درس دوم : چشمه معرفت
- ۲۵..... شعرخوانی : جلوه روی خدا
- ۲۷..... روان خوانی : ای کُمیل!

فصل دوم : شکفتن

- ۳۰..... درس سوم : نسل آینده ساز
- ۳۵..... شعرخوانی : راز شکوفایی
- ۳۶..... درس چهارم : با بهاری که می رسد از راه
- ۳۷..... زیبایی شکفتن
- ۴۱..... روان خوانی : گزال

۴۹.....	فصل سوم : اخلاق و زندگی
۵۰.....	درس پنجم : قلب کو چکم را به چه کسی بدهم؟
۵۹.....	شعر خوانی : فرشته مهر
۶۰.....	درس ششم : علم زندگانی
۶۷.....	حکایت : دعای مادر
۶۸.....	درس هفتم : زندگی همین لحظه هاست
۷۴.....	روان خوانی : سفرنامه اصفهان

۸۳.....	فصل چهارم : نام‌ها و یادها
۸۴.....	درس هشتم : نصیحت امام (ره)
۸۶.....	شوق خواندن
۹۱.....	درس نهم : کلاس ادبیات
۹۳.....	مروریدی در صدف
۹۵.....	زندگی حسابی
۹۷.....	فرزند انقلاب
۱۰۲.....	شعر خوانی : گل و گل
۱۰۳.....	درس دهم : عهد و پیمان
۱۰۴.....	عشق به مردم
۱۰۵.....	رفتار بهشتی
۱۰۵.....	گرمای محبت
۱۱۲.....	روان خوانی : ستارگان

۱۱۷.....	فصل پنجم : اسلام و انقلاب اسلامی
۱۱۸.....	درس یازدهم : خدمات متقابل اسلام و ایران
۱۲۴.....	شعر خوانی : رستگاری
۱۲۵.....	درس دوازدهم : اُسوة نیکو
۱۳۱.....	حکایت : چشمه زاینده
۱۳۲.....	درس سیزدهم : امام خمینی (ره)
۱۳۹.....	روان خوانی : مرخصی

۱۴۷.....	فصل ششم : ادبیات بومی
۱۴۸.....	درس چهاردهم : درس آزاد.....
۱۵۲.....	درس پانزدهم : درس آزاد.....
۱۵۸.....	روان خوانی : چرا زبان فارسی را دوست داریم؟.....
۱۶۱.....	فصل هفتم : ادبیات جهان
۱۶۲.....	درس شانزدهم : آدم آهنی و شاپرک.....
۱۷۴.....	درس هفدهم : ما می توانیم.....
۱۸۳.....	روان خوانی : پیردانا.....
۱۸۷.....	نیایش.....
۱۸۸.....	واژه نامه.....
۱۹۵.....	اعلام : اشخاص، آثار، مکان ها.....
۲۰۵.....	فهرست کتاب های متناسب با برنامه درسی فارسی.....
۲۰۷.....	فهرست منابع.....



مقدمه

سخنی با دبیران گرامی

پروردگار حکیم را سپاس می‌گوییم که توفیق داد تا در پناه لطف و رحمتش، تألیف فارسی پایهٔ اول (هفتم) دورهٔ اول متوسطه بر پایهٔ تازه‌ترین دست‌آوردهای آموزشی در زمینهٔ آموزش زبان، تدوین و سازماندهی تلفیقی، به فرجام برسد. امیدواریم آموزش مهارت‌های خوانداری و مهارت‌های نوشتاری به رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی و تربیت بایسته‌تر، یاری رساند و به گشایش کرانه‌های امید و روشنایی فرا روی نوجوانان و آینده‌سازان ایران عزیز بینجامد.

برای اجرای نیکوتر این برنامه، توجه شما همکاران ارجمند را به نکات زیر، جلب می‌کنیم:

– این کتاب در دو بخش به آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و ادبی می‌پردازد و با کتاب‌های فارسی دورهٔ ابتدایی، پیوستگی دارد، به همین روی، لازم است همکاران ارجمند از ساختار و محتوای کتاب‌های دورهٔ پیش، آگاهی داشته باشند.

– در بخش مهارت‌های خوانداری می‌باید به ویژگی‌های گفتاری و آوایی زبان فارسی همچون لحن، تکیه، آهنگ و دیگر خُرده مهارت‌ها به‌طور مناسب، توجه شود.

– فعالیت‌های نوشتاری به‌گونه‌ای طراحی و سازماندهی شده‌اند تا آموزش و یادگیری آموخته‌ها و کاربرد صحیح آنها به‌درستی محقق شود. توجه به اهداف آموزشی هر یک از تمرین‌ها، ضروری است.

– رویکرد آموزشی کتاب، رویکرد فعالیت بنیاد و مشارکتی است؛ بنابراین طُرّاحی شیوه‌های جدید آموزشی، به کارگیری روش‌های همیاری و گفت‌وگو توصیه می‌شود. حضور فعال دانش‌آموزان در فرایند یاددهی – یادگیری، کلاس را سرزنده و با نشاط و آموزش را پویاتر می‌سازد و به یادگیری عمق می‌بخشد.

– فعالیت‌های نوشتاری، تمرینی برای تثبیت و تقویت محتوای خوانداری کتاب است. آموزش این دو بخش، پایه‌ای هم‌صورت می‌گیرد تا مهارت‌های لازم هر دو به‌پهنه، هماهنگ و متناسب با یکدیگر تقویت و پرورده شود.

– از شرح و بیان مطالب اضافی که به انباشت دانش و خستگی ذهنی دانش‌آموزان، منجر می‌شود، باید پرهیز کرد. این موضوع به‌ویژه در نکته‌های زبانی و ادبی، باید به‌طور جدی رعایت گردد. مباحث دستوری، ادبی و نگارشی در سال‌های آینده، با دقت و تفصیل بیشتری، بیان خواهد شد. بنابراین، به همین اندازه و محدودهٔ کتاب، باید بسنده کرد.

– از فعالیت‌های بخش «کارگروهی» که مربوط به قلمرو مهارت‌های گفتاری زبان است، تنها دو مورد به دلخواه از سوی گروه‌های دانش‌آموزی، پاسخ داده شود و از نوشتن در این بخش، خودداری گردد تا فرصت پرورش سخن‌گویی و تقویت فن بیان، فراهم آید.

– «فصل ادبیات بومی» با درس‌های آزاد، فرصت بسیار مناسب برای مشارکت دانش‌آموزان عزیز

و دبیران گرامی در تألیف بخشی از کتاب است. پیشنهاد می‌شود برای تولید محتوای درس آزاد به موضوع‌هایی متناسب با عنوان فصل در قلمرو فرهنگ و ادبیات بومی و آداب محلی، نیازهای ویژه نوجوانان و دیگر ناگفته‌های کتاب، توجه شود.

– همه فعالیت‌های نوشتاری باید در دفتر پاسخ داده شوند. انجام فعالیت‌های نوشتاری در کلاس به صورت گروهی به پرورش تفکر دانش‌آموزان کمک می‌کند.

– درس انشا با تکیه بر رویکرد تلفیق همانند درس املا در بخش مهارت‌های نوشتاری طراحی شده است. یکی از شگردهای بسیار مؤثر در پرورش ذهن و تقویت توان نویسندگی، بهره‌گیری از ضرب‌المثل است، این کار را در قالب تمرین نوشتاری سازماندهی کرده‌ایم.

– برای هر درس انشا و املا، دو نکته ذکر شده است که پیش از پرداختن به املا و انشا باید به آموزش و تأکید بر یادگیری و کاربرد آنها توجه گردد. همچنین موضوع انشا در هر فصل، بهتر است با عنوان فصل و محتوای درس، هم‌خوانی داشته باشد.

– نکته‌های زبانی و ادبی، برگرفته از متن درس است و پیوستگی زیادی با ساختار زبانی درس دارد، آموزش این نکات به درک و فهم متن کمک می‌کند. بنابراین «متن محوری» در این بخش، از اصول مورد تأکید است.

– روان‌خوانی‌ها، شعرخوانی‌ها و حکایات با هدف پرورش مهارت‌های خوانداری، ایجاد نشاط و طراوت ذهنی، آشنایی با متون مختلف و مهم‌تر از همه، پرورش فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی، در ساختار فارسی گنجانده شده‌اند. در پایان همه «روان‌خوانی‌ها»، بخش «درک و دریافت» با دو پرسش و اگر، تدوین شده است. این پرسش‌ها برای تقویت سواد خواندن، توانایی درک و فهم و پرورش روحیه نقد و تحلیل متون، تنظیم گردید.

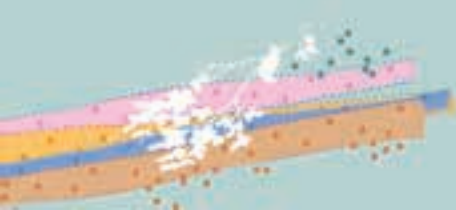
– همه عناصر ساختاری و محتوایی کتاب فارسی، بر بنیان اصول علم برنامه‌ریزی درسی، به صورت یکپارچه و درهم تنیده سازماندهی شده است، از این رو، آموزش این کتاب، می‌باید با همه ساعات این برنامه، به یک دبیر واگذار گردد و برنامه‌ریزان محترم آموزش مدارس نیز لازم است به این اصل پای‌بند باشند و از تفکیک ساعات آموزشی و مواد درسی (انشا، فارسی و املا) و تقسیم آن میان چند دبیر، به‌ویژه دبیران غیر متخصص، جداً خودداری کنند.

گروه زبان و ادب فارسی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی ابتدایی و متوسطه نظری

Literature-dept. talif. sch. ir

نشانی رایانه‌ای گروه زبان و ادب فارسی



ستایش

یاد تو

بی نام تو، نامه کی کنم باز؟	ای نام تو، بهترین سرآغاز
جز نام تو، نیست بر زبانم	ای یاد تو، مونس روانم
نام تو، کلید هرچه بستند	ای کارگشای هرچه هستند
کوتاه ز دَرَت، دراز دستی	ای هست کُنِ اساس هستی
هم نامهٔ نانوشته، خوانی	هم قصهٔ نانموده، دانی
آنجا، قَدَمِ رسان که خواهی	هم تو، به عنایت الهی
با نورِ خود آشنایی ام ده	از ظلمتِ خود، رهایی ام ده

نظامی گنجوی

الهی، دلی ده که در کار تو جان بازیم؛ جانی ده که کار آن جهان سازیم، دانایی ده که از راه نیفتیم، بینایی ده تا، در چاه نیفتیم، دست گیر که دست آویز نداریم، توفیق ده تا، در، دین استوار شویم، نگاه دار تا، پریشان نشویم.

الهی نامه: خواجه عبداللّه انصاری



جهان، جملہ فروغ روی حق دان
حق اندروی ز پیدایی است پنهان
شج محمود شہتری

فصل اول

زیبایی آفرینش

- زنگ آفرینش
- اندرز پدر
- چشمه معرفت
- جلوہ روی خدا
- روان خوانی : ای کُمیل

زنک آفریش

۱ صبح یک روز نوپهاری بود روزی از روزهای اوّل سال
بچه‌ها در کلاس جنگل سبز جمع بودند دور هم خوش حال

بچه‌ها کرم کفت‌و‌گو بودند باز هم در کلاس غوغا بود
هر یکی برک کوچکی در دست باز انکار زنک انشا بود



۵ تا معلم ز گرد راه رسید
گفت با چهره‌ای پر از خنده:
باز موضوع تازه‌ای داریم
«آرزوی شما در آینده»

شبنم از روی برگ گل برخاست
گفت: می‌خواهم آفتاب شوم
دزه دزه به آسمان بروم
ابر باشم، دوباره آب شوم

دانه آرام بر زمین غلتید
گفت: باغی بزرگ خواهم شد
رفت و انشای کوچکش را خواند
تا ابد سبز سبز خواهم ماند

غنچه هم گفت: گرچه دل تنگم
با نیم بهار و بلبل باغ
مثل لجنه باز خواهم شد
گرم راز و نیاز خواهم شد

جوجه کنجشک گفت: می‌خواهم
روی هر شاخه جیک جیک کنم
فارغ از سنگ بچها باشم
در دل آسمان رها باشم

۱۵ جوجه کوچک پرستو گفت:
تا افق‌های دور کوچ کنم
کاش با باد رهپار شوم
باز پیغمبر بهار شوم

کاش می شد کنار هم باشیم
روز و شب زائر حرم باشیم

باز هم در کلاس غوغا شد
و معلم دوباره تنها شد

آرزوهایمان چه رنگین است!
بچه‌ها، آرزوی من این است!
قیصر امین پور

بچه‌های کبوتران گفتند:
توی گلده‌های یک گنبد

زنک تفریح را که زنجره زد
۲۰ هر یک از بچه‌ها به سویی رفت

با خودش زیر لب چنین می‌گفت:
کاش روزی به کام خود برسید،





خودارزیابی

- ۱- چه کسانی در کلاس جنگل سبز، آرزوهای خود را مطرح کردند؟
- ۲- منظور شبنم از جمله «می خواهم آفتاب شوم» چیست؟
- ۳- اگر شما در جنگل سبز بودید، چه آرزویی داشتید؟
- ۴-



دانش‌های زبانی و ادبی

نکته اول

به بیت‌های زیر توجه کنید :

زنگ تفریح را که زنجره زد باز هم در کلاس غوغا شد
هریک از بچه‌ها به سویی رفت و معلم دوباره تنها شد

بیت‌های بالا از بخش‌هایی تشکیل شده است، مانند : «هر یک از بچه‌ها به سویی رفت» هر یک از این بخش‌ها، دارای معنی کامل است. به این بخش‌ها جمله می‌گویند. هنگام سخن گفتن یا نوشتن، برای انتقال پیام به شنونده یا خواننده از جمله استفاده می‌شود.

نکته دوم

به این بیت توجه کنید :

«شبنم از روی برگ گل برخاست گفت می‌خواهم آفتاب شوم»

می‌دانیم که سخن گفتن، ویژگی انسان است و برای شبنم امکان‌پذیر نیست. در این سروده، شبنم به انسانی تشبیه شده است که می‌تواند برخیزد و سخن بگوید. هرگاه ویژگی‌های انسان را به غیر انسان نسبت دهیم، به آن «**شخصیت بخشی**» یا «**شخصیص**» می‌گویند. یکی از زیبایی‌های ادبی شخصیت بخشی به اشیاست.



کارگروهی

- ۱- نمونه‌ای از شخصیت بخشی را از درس پیدا کنید و درباره آنها گفت‌وگو کنید.
- ۲- درباره تعداد جمله‌های بند دوم شعر (بیت ۳ و ۴)، گفت‌وگو کنید.
- ۳- شعر را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱- دو بند اول درس «زنگ آفرینش» را به نثر ساده بنویسید.

– تشخیص شکل صحیح حروف و درست‌نویسی از اهداف املاست.
– در هنگام نوشتن املا از به‌کاربردن واژه‌های «هم‌آوا» به جای یکدیگر پرهیز شود.

۲- واژه صحیح را با توجه به معنی جمله در جای خالی قرار دهید.

الف) مسلمانان دو ماه محرم و را گرامی می‌دارند. (سفر، صفر)

ب) هیچ کس او را نمی‌شناسد؛ او در اینجا است. (قریب، غریب)

۳- با حروف زیر، چهار کلمه بنویسید که ارزش املائی داشته باشد.

م، ح، ر، ز، ت، ی

.....
.....

– برای خیال‌انگیز کردن نوشته‌ها می‌توان از شیوه‌انسان‌نمایی پدیده‌ها یا جان‌بخشی به اشیا استفاده کرد.

– برای آنکه زیباتر بنویسیم، باید عناصر زیبایی سخن را بشناسیم.

۴- به نظر شما کدام یک از تشخیص‌های (شخصیت‌بخشی) شعر «زنگ آفرینش» زیباتر است؟

آن را بنویسید.



۵- با دیدن تصویر روبه‌رو، به یاد چه کلمه‌هایی

می‌افتید؟ ده کلمه بنویسید.

۶- جمله ناتمام زیر را با استفاده از شیوه جان‌بخشی

در یک بند کامل کنید.

نمی‌دانم چرا

۷- حکایت زیر را بخوانید و جمله‌های آن را جداگانه بنویسید.

شخصی را پسر در چاه افتاد. گفت: جان بابا، جایی مرو تا من بروم و طناب بیاورم و تو را بیرون

کشم.

۸- نظر خود را درباره ضرب‌المثل «انسان به آرزو زنده است» در دو سطر بنویسید.



حکایت

اندرز پدر

یاد دارم که در ایام طفولیت متعبّد و شب خیز بودم. شبی در خدمت پدر، رحمة الله علیه، نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته و مُصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه‌ای گرد ما خفته. پدر را گفتم: از اینان یکی سر بر نمی‌دارد که دوگانه‌ای بگذارد. چنان خواب غفلت برده‌اند که گویی نخفته‌اند که مرده‌اند. گفت: جان پدر! تو نیز اگر بخفتی، به از آن که در پوستین خلق افتی.

گلستان سعدی

چشمه معرفت

در یکی از سال‌های نوجوانی که کنجاوای خستگی‌ناپذیری داشتم، برای فرا گرفتن و فهمیدن و به ویژه برای کشف کردن، سری به طبیعت روستا زدم.

با نگاه‌های کنجاوانه و تشنه، به درس بزرگ طبیعت می‌نگریستم. گوش می‌دادم، چشم می‌دادم، دل می‌دادم و روحم چنان غرق فهمیدن بود که از هیجان می‌لرزید. احساس می‌کردم هم‌اکنون چشمه‌های معرفت از درون من سر باز خواهند کرد و آب‌های زلال و سرد و گوارای فهم و دانایی در من خواهد جوشید. من اکنون درست نمی‌دانم که در آن لحظه‌ها تا کجا می‌فهمیدم و نمی‌دانم چه فهمی از آن زیبایی‌ها و آفرینش‌های الهی داشتم اما یقین دارم که در کلاس شگفت‌آفرینش و زیبایی طبیعت، عظمت و جلال و جاذبه‌ی خالق درس را با همه وجودم لمس می‌کردم.

غرفه‌ی شکوه و اعجاز زیبایی خلقت بودم که ناگهان نوازش لطیف و خنکی را در لای انگلستان پاهای برهنه‌ام احساس کردم؛ آب، جوشش چشمه‌ها!

آب، این روح نذاب امید و زندگی، تازه نفس، جوان، زلال و نیرومند با گام‌های استوار و امیدوار شتابان می‌رفت تا خود را به دهان خشک زمین و صدها کشتزار سوخته و نگاه‌های پژمرده هزاران درخت تشنه برساند و در رگ‌های خشکیده جوی‌های مزرعه و کوچه

باغ‌های مرده، جاری گردد.

سال دیگر که به روستا برگشتم، بر روی سبزه‌ها و کشته‌های سیراب، درختان سرسبز باغ و صحرا را دیدم که شاخه‌دست‌های خویش را به آسمان برافراشته بودند و دعا می‌کردند و کودکان پر نشاط گل بوته‌ها و نوجوانان امیدوار دژت‌ها در گوش نسیم، آیین می‌گفتند و من با غرور و مهربانی و خشنودی، باغ و صحرا را تماشا می‌کردم و در درخت‌ها و بوته‌ها می‌نگریستم. گویی با هر یک از آنان آشنایی دبیرینه دارم و با همه ساقه‌های سرسبز، رفیق و خویشاوندم. این نخستین باری بود که در برابر این همه عظمت و بزرگی و در میان این همه آفرینش خداوند، خود را که هنوز نوجوان بودم، بزرگ حس می‌کردم.

از صحرا باز می‌گشتم و نسیم، مانند مادری مهربان و آداب‌دان که به کودکان خویش، حق‌شناسی و ادب می‌آموزد، سرهای نهال‌های جوان و بوته‌های نوزاد خویش را به نشانه احترام و وداع با من خم کرده بود و من در آخرین نقطه دید که اندک اندک صحرا از نظرم ناپدید می‌شد، بار دیگر سرم را برگرداندم و باتکان دادن دست‌هایم به احساسات خاموش انا سرشار از پاکی و صفای این طبیعت و سبزه‌های معصوم پاسخ می‌گفتم و به خالق آن‌ها می‌اندیشیدم و این بیت «سعدی» را زمزمه می‌کردم:

«برک درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتر می‌است معرفت‌کردگار»

کوید، دکتر علی شریعتی، با اندک تلخیص





۱- در کلاس طبیعت چه زیبایی‌هایی را می‌توان درک کرد؟

۲- این دو بیت «مولوی» با کدام بخش از درس ارتباط دارد؟

این درختان همچون خاکیان دست‌ها بر کرده‌اند از خاکدان
 با زبان سبز و با دست دراز از ضمیر خاک می‌گویند راز

مشوی-دفتر اول

۳- نمونه‌های دیگری از زیبایی‌های آفرینش را بیان کنید.

۴-



نکتهٔ اول

به این جمله‌ها توجه کنید :

– غرقه شکوه و اعجاز زیبایی خلقت، بودم.

– آیا درختان سرسبز باغ و صحرا را دیدی؟

– به خالق این زیبایی‌ها ببیندیش.

– آرزوهایتان چه رنگین است!

جملهٔ اول، خبری را به ما می‌دهد. به این گونه جمله‌ها «جمله خبری» می‌گویند. جملهٔ دوم، چیزی را با آهنگ و لحن پرسشی مطرح می‌کند. به این دسته از جمله‌ها، «جملهٔ پرسشی» می‌گویند. جملهٔ سوم، انجام کاری را درخواست و یا خواستی را بیان می‌کند. به این جمله‌ها، «جملهٔ امری» می‌گویند. آخرین جمله، احساس ما را نسبت به چیزی یا کسی، نشان می‌دهد. به این گونه جمله‌ها «جملهٔ عاطفی» می‌گویند. هر یک از این جمله‌ها با لحن و آهنگ مناسب خود بیان می‌شوند.

نکتهٔ دوم

– نسیم مانند مادری مهربان است.

– در این جمله، نسیم به چه چیزی تشبیه شده است؟ آیا هر چیزی را به هر چیز دیگر می‌توان تشبیه

کرد؟ در هر تشبیه میان آن چه تشبیه می‌شود و آن چه بدان تشبیه می‌کنیم، شباهت‌ها و مشترکاتی وجود

دارد. با توجه به درس حالا بگویند ویژگی مشترک نسیم و مادر مهربان چیست؟
شما نسیم را به چه چیزهایی تشبیه می کنید؟
از تشبیه برای زیبایی و تأثیرگذاری سخن و نوشته استفاده می شود.



- ۱- چند نمونه تشبیه از متن درس بیابید و درباره زیبایی آنها گفت و گو کنید.
- ۲- گفت و گوی جویبار و درخت تشنه را به صورت نمایشی اجرا کنید.
- ۳- درباره لحن و شیوه بیان انواع جمله گفت و گو کنید.



۱- کلمه ها و ترکیب های مهم املائی درس را بنویسید.

– متن املا به صورت تفریری.

– فعالیت هایی که هدف تقویت املا و درست نویسی دارند.

۲- برای هر کلمه، یک هم خانواده بنویسید.

اعجاز ← غرق ←

نقطه ← معصوم ←

۳- در متن زیر چند غلط املائی وجود دارد؛ آنها را پیدا کنید و شکل صحیح آنها را بنویسید.
کودکان پر نشاط گل بوته ها و نوجوانان امیدوار زرت ها در گوش نسیم عامین می گفتند و من با قروور و مهربانی و خشنودی، باغ و سحرا را تماشا می کردم.

– برای زیباتر شدن نوشته، از تشبیه استفاده کنید.

– هرگاه بخواهیم پدیده ای را توصیف کنیم به خصوصیات و ویژگی آن دقت می کنیم.

۴- با ترکیب های زیر جمله های تازه ای بنویسید.

– سال های نوجوانی (خبری) – درختان سرسبز (امری)

– طبیعت روستا (پرسشی) – درس بزرگ (عاطفی)

- ۵- ویژگی‌های مشترک انسان و کوه را در تشبیه زیر بنویسید.
انسان‌های با اراده همچون کوه در برابر سختی‌ها ایستادگی می‌کنند.
- ۶- واژه‌های زیر را به چه چیز تشبیه می‌کنید؟ آن تشبیه را در جمله‌ای به کار ببرید.
مادر : کتاب :
- ۷- یکی دیگر از زیبایی‌های آفرینش را در سه سطر به نثر امروزی بنویسید.
- ۸- جملهٔ حکمت‌آمیز «همه عالم، کتاب حق تعالی است» را در دو سطر توضیح دهید.



جلوهٔ روی خدا

سعدی شیرین سخن
گفت به فصل بهار:
برک درختان سبز
با خط رخشان سبز
«هر ورقش دفترى است، معرفت کردگار»
معرفت کردگار

دیدن این عالم است
زندهٔ بیدار باش
پشتم خریدار باش

خوب، جهان را ببین
هر چه بینی کم است.
بر ورق سبز برگ
خط خدا را بخوان

ز مزمه آفتاب

نعمه شیرین آب
نشد دل انگیز خاک

شعر هوا را بخوان

«برگ درختان سبز در نظر هوشیار»

آینه رازهاست

جلوه روی خداست

«هر ورقش دفتری است، معرفت کردگار»

محمود کیا نوشت

ای کُمیل!

کُمیل گفت: امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (ع)، دست مرا گرفت و به بیابان برد. چون به صحرا رسید، آهی بلند کشید و گفت: «ای کُمیل، این دل‌ها همچون ظرف‌هاست و بهترین آنها نگاه‌دارنده‌ترین آنهاست. پس آنچه تو را می‌گویم، از من به خاطر دار.

ای کُمیل، دانش به از مال است که دانش، تو را پاسبان است و تو مال را نگهدار. مال با هزینه کردن کم آید و دانش با پراکنده شدن بیفزاید.

ای کُمیل، آدمی در زندگی به دانش، طاعت پروردگار آموزد و برای پس از مرگ، نام نیک اندوزد و دانش، فرمان‌گذار است و مال، فرمان‌بردار.

ای کُمیل، گنجوران مال، مرده‌اند، گرچه زنده‌اند و دانشمندان، چندان که روزگار پاید، پاینده‌اند. تن‌هاشان ناپایدار است و نشانه‌هاشان در دل‌ها آشکار.

هیچ یک از شما جز به پروردگار خود امید نبندد و جز از گناه خود ترسد و چون کسی را چیزی

پرسند که نداند، شرم نکند که گوید ندانم و هیچ کس شرم نکند از آنکه چیزی را که نمی‌داند، بیاموزد».

و به جابر، پسر عبدالله انصاری، فرمود:

«جابر، دنیا بر چهار چیز بریاست: دانایی که دانش خود را به کار برد، نادانی که از آموختن سر باز زنند، بخشنده‌ای که در بخشش خود بخل نکند و درویشی که آخرت خویش را به دنیای خود نفروشد. پس اگر دانشمند دانش خود را تباه سازد، نادان به آموختن نپردازد و اگر توانگر در بخشش خویش بخل ورزد، درویش، آخرتش را به دنیا دربازد».

نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی



درک و دریافت

۱- امام علی (ع) درباره دانش چه سفارش‌هایی کرده است؟

۲- به نظر امام علی (ع)، چرا دانش بهتر از مال است؟

۳- چرا دانایی، توانایی است؟



منتظران بهار، فصل شکفتن رسید
مژده به گل‌ها برید، یار به گلشن رسید
بیدل دعلوی

فصل دوم

شکفتن

- نسل آینده ساز
- راز شکوفایی
- با بهاری که می‌رسد از راه
- زیبایی شکفتن
- روان‌خوانی: کژال

نسل آینده ساز



جوان و نوجوان، چشمه جوشان نیرو و استعداد است. جوان، یعنی آینده. جوان خوب برای یک کشور، یعنی آینده خوب. جوانان و نوجوانان ما اهل فکر کردن، دریافتن و تحلیل کردن [هستند]. این هم امتیاز دیگری است.

همه آنچه در تحلیل های دشمنان این ملت و این کشور به عنوان نقطه مرکزی مشاهده می شود، این است که این نسل جوان و پر شور و آینده ساز را از راه های مختلف برای ساختن ایران آباد

و آزاد و مؤمن و پاکیزه آینده، ناتوان کنند. انا به رغم تلاش‌های دشمنان، واقعیت، عکس این است. من به هیچ وجه قبول نمی‌کنم حرف‌ها و تحلیل‌های کسانی را که گاهی در برخی از مطبوعات یا رسانه‌ها از انحراف نسل جوان سخن می‌گویند؛ این طور نیست. اگر گاهی اشتباه و خطایی از جوان سر بزند، با توجه به دل پاک و نورانی جوان، این اشتباه کاملاً قابل جبران است. اینها چرا صلاح و پاکد امی و پارسایی و صداقت جوانان را نمی‌بینند؟ چرا شور و شعور جوانان را نمی‌بینند؟

مختصان و دانشمندان جهانی مجبور شده‌اند اعتراف کنند که جوانان ما با پشتوانه ایمان و همت و غیرت، توانسته‌اند استعداد جوشان و پنهان خود را آشکار کنند.

وقتی جوان‌های ما خرمشهر را بازپس گرفته بودند، اوایل ریاست جمهوری بنده بود. یک هیئت جهانی به ایران آمد و رئیس آن به من گفت: «امروز در دنیا وضع شما با یک سال پیش، از زمین تا آسمان تفاوت کرده است». راست می‌گفت. دنیا باور نمی‌کرد جوانان ما، بسیجیان ما و ارتش ما بتوانند خرمشهر را با آن همه استحکاناتی که دشمن و پشتیبانانش درست کرده بودند، پس بگیرند.

جامعه ما بحمد الله از میلیون‌ها جوان دختر و پسر برخوردار است. این مایه افتخار برای ملت ماست. این ملت باید به وجود این همه جوان، این همه استعداد و این همه دل پاک و نورانی ببالد. جوان هم باید به کشور خود، به انقلاب خود، به نظام اسلامی خود و به پرچم برافراشته اسلام خود ببالد و آینده را بسازد. آینده با حرف ساخته نمی‌شود، با کار هوشمندان و مؤمنانه ساخته می‌شود؛ باید کار کنید آن هم کار هوشمندان و برخوردار از پشتوانه ایمان.

به شما جوانان به عنوان فرزندان عزیز و پاره‌های دل این ملت ... می‌گویم: عزیزان من،

کار کنید؛ امروز دشمنان نمی‌خواهند دانشگاه و درس و مدرسه و معلم باشد. دشمنان ما نمی‌خواهند میلیون‌ها جوان با درس خواندن و حفظ ایمان و رستگاری و پارسایی و پاکدامنی‌شان در این منطقه فدای شکوه‌مندی را برای ایران مقتدر به‌وجود بیاورند.

ایمان و پاکدامنی‌تان را حفظ کنید. درستان را خوب بخوانید و جوانی‌تان را قدر بدانید؛ این نیرو و نشاط باید در راه به‌دست آوردن این ارزش‌های والا خرج شود، و قشش هم الآن است. شما امروز در سال‌های طلایی عمر خود قرار دارید و خدای متعال هم به شما کمک خواهد کرد. از این فرصت خوب زندگی و از دامان گرم و مهربان نظام اسلامی و انقلاب اسلامی - که بحمد الله توانسته این همه جوان مؤمن و خوب را در درون خویش پرورش دهد - بهترین استفاده را بکنید.

از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با دانش‌آموزان



خودارزیابی

- ۱- امتیازات یک نوجوان و جوان خوب را از دیدگاه رهبر معظم انقلاب، بیان کنید.
- ۲- منظور از عبارت «آینده با حرف ساخته نمی‌شود» چیست؟
- ۳- شما ویژگی‌های برجسته جوان امروز ایرانی را چه چیزهایی می‌دانید؟
- ۴-



دانش‌های زبانی و ادبی

نکته اول

به مثال‌های زیر توجه نمایید و درباره آنها گفت‌وگو کنید.

(الف) - آمد

- می‌گویم.

ب) - همه دانش‌آموزان با دیدن این منظره در کلاس درس

- هنگامی که معلم فارسی ما با دقت کتاب را

همان‌طور که می‌بینید اگرچه مثال‌های بخش «الف» فقط از یک کلمه تشکیل شده‌اند، اما معنی آن‌ها کامل است؛ در حالی که مثال‌های بخش «ب» شامل چندین کلمه هستند، اما معنی کاملی ندارند و شنونده را در انتظار می‌گذارند. شما فکر می‌کنید علت این تفاوت چیست؟
همان‌طور که متوجه شدی مثال‌های بخش «الف» فعل دارند اما مثال‌های بخش «ب» فعل ندارند.
فعل بخش اصلی جمله و انتقال‌دهنده پیام است؛ بنابراین فعل مهم‌ترین بخش هر جمله است.

نکته دوم

به این جمله‌ها توجه کنید :

۱- جوان و نوجوان ما با استعداد است.

۲- جوان و نوجوان چشمه جوشان نیرو و استعداد است.

۱- به شما جوانان این ملت می‌گویم.

۲- به شما جوانان به‌عنوان فرزندان عزیز و پاره‌های دل این ملت می‌گویم.

جمله‌های شماره (۱) و (۲) هر دو پیام یکسانی دارند اما جمله‌های دوم زیباتر و دل‌پذیرتر است.

دلیل زیبایی جمله‌های دوم چیست؟

هرگاه بخواهیم مقصود خود را بیان کنیم، از «زبان» استفاده می‌کنیم اما وقتی بخواهیم همان مقصود و منظور را زیباتر و تأثیرگذارتر بگوییم، از «ادبیات» بهره می‌گیریم.



۱- درباره اهمیت دوره نوجوانی در کلاس گفت‌وگو کنید.

۲- شکفتن گل و دوره نوجوانی را مقایسه کنید.

۳- شعری درباره نوجوانی و جوانی بیابید و در کلاس بخوانید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱- در بند چهارم درس «فعل»ها را مشخص کنید و بنویسید.

در نوشتن املا به نحوه تلفظ و مطابقت آن با شکل نوشتاری دقت شود. پس از پایان املا، متن را یک بار دیگر مرور کنید.

۲- با توجه به معنی و مفهوم جمله، گزینه صحیح را انتخاب کنید.

الف) اینها چرا..... و پاکدامنی و پارسایی جوانان را نمی بینند؟ (سلاح، صلاح)
ب) بحمدالله برخورداری از میلیون‌ها جوان دختر و پسر..... افتخار برای ملت ماست. (مایع، مایه)

۳- برای هر یک از واژه‌های زیر، یک هم‌خانواده بنویسید.

مقتدر ← متعال ←

نظام ← متخصص ←

- تلاش کنیم در هنگام نوشتن انشا، از نشانه‌های نگارشی مناسب استفاده کنیم.

- گونه گفتاری زبان (شکل محاوره‌ای) را در نوشتار به کار نبریم، مگر در نقل و قول‌ها و سبک‌های ویژه.

۴- صفات و ویژگی‌های نسل آینده‌ساز را از متن درس پیدا کنید و بنویسید.

۵- جمله‌های زبانی زیر را به جمله‌های ادبی تبدیل کنید.

- باران می‌بارد.

- پرنده با دیدن من، از این شاخه به آن شاخه پرید.

۶- با دو کلمه «آینده» و «جوان» یک جمله زیبا بنویسید.

۷- درباره یکی از تصویرهای زیر، متنی زیبا بنویسید.



۸- درباره ضرب المثل «به راحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید» دو سطر بنویسید.



شعر خوانی

رازِ شکوفایی

تا توانی پیش کس گشای راز
بر کسی این در کن زنهار، باز
کو خاۀ راز تو چون دل شود
آن مرادت زود تر حاصل شود
دانه‌ها چون در زمین، پنهان شود
سر آن سر سبزی بستان شود
گفت پیغمبر: «هر آن کو سر نهفت
زود گردد با مراد خویش، جفت»

مثنوی معنوی، جلال الدین محمد

با بهاری که می‌رسد از راه

روشن و گرم و زندگی پرداز
هر چه سرما و هر چه دل سردی
با نیمی که زندگی در اوست
بر درختی ، شکوفه‌ای خندید
با بهاری که می‌رسد از راه
مثل یک شاخه گل ، جوانه بزن
مثل یک چشمه سار ، جاری شو
زندگی بر تو می‌زند لبخند
هست وقت شکفتت امروز
بهتر از هر چه هست در دنیا
با خدا راز گفتت امروز

محمدجواد محبت

زیبایی شگفتن

دوره نوجوانی، دوران شور و شوق و شکوفایی است. دوره‌ای که بزرگ‌ترها معمولاً با حسرت و آه از آن یاد می‌کنند.

نوجوانی، دوره انتقال از کودکی به بزرگسالی است؛ تقریباً از یازده سالگی آغاز می‌شود و تا هجده سالگی ادامه می‌یابد که دوره‌ای پرفراز و فرود، بین وابستگی و استقلال است. نوجوانی دوره‌ای شبیه به رؤیا و زیبا است. زیبایی و شگفتی آن را با کم‌حوصلگی و دلخوری‌های پیهوده، زشت و تاریک نکنیم. می‌توانیم از لحظه‌های زندگی لذت ببریم و جویبار باصفا و زلال و گوارای زندگی را گل آلود نسازیم. رابط و رفتار ما با خود، خانواده و دوستان، بسیار مهم است. چون شخصیت ما را شکل می‌دهد. دوستی خوب است که گفتارش درست و رفتارش پسندیده باشد. در دلش ایمان و مهربانی موج بزند و از چهره و نگاهش امیدواری و نشاط بجوشد. دوست خوب، کیما است. استقلال طلبی، کنجکاوی، شوق یادگیری و دانایی و... نوجوان را گاهی ناآرام جلوه می‌دهد، این جلوه‌های گوناگون نوجوانی هیچ‌کدام پیهوده نیستند؛ ریشه در نیازها و علایق ما دارند.

تأسی می‌توانیم، بیاموزیم. این همه کتاب خوب و مطالب آموختنی ما را به سوی خود می‌خوانند. کتاب پر راز و رمز آفرینش و شگفتی‌های طبیعت، سرشار از درس‌ها و اندرزهاست. اگر نیروی جوانی و شادابی و چالاکلی این دوره را با تأمل، تفکر و بصیرت همراه کنیم، به شکوفایی خواهیم رسید. تمیزی و پاکیزگی، آراستگی و پاکدلی، ما را با زیبایی‌های جهان پرشکوه الهی همراه و همسایه می‌کند. نوشتن به خط خوش و یادگیری مهارت‌های دلنشین هنری و آفریدن نوشته‌ها و تصاویر زیبا، زندگی را از شکوفه‌های محبت و امید به آینده، سرشار می‌سازد.

آفریدگار همه شکوفه‌ها و زیبایی‌ها، اوست که همیشه با ماست؛ پس در همه کار و کردارها و همه گاه و جا او را بر یاد بیاوریم.



خودارزیابی

- ۱- منظور شاعر از «آسمان مثل یک تبسم شد» چیست؟
- ۲- به نظر شما، چرا بزرگ‌ترها از دوره نوجوانی و جوانی خود معمولاً با حسرت و آه، یاد می‌کنند؟
- ۳- «نوجوانی زیباست»؛ چه کنیم تا زیباتر شود؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی

نکته اول

به این جمله‌ها توجه نمایید و درباره آنها گفت‌وگو کنید.
الف) - نرگس آمد.

– آقای مدیر آمد.

(ب) – هوا سرد است.

– خواهرم خوشحال است.

در مثال‌های بخش «الف»، «آمد» فعل جمله است و انجام کاری را نشان می‌دهد. وقتی شما بگویید «آمد» شنونده می‌پرسد «چه کسی آمد؟» در واقع کسی یا چیزی عمل آمدن را انجام می‌دهد؛ بنابراین برای تمام شدن معنی جمله، لازم است به این بخش، فعل اضافه شود. در جمله اول عمل آمدن را نرگس انجام داده است و در جمله دوم آقای مدیر، کسی است که آمده است.

در مثال‌های بخش «ب»، فعل جمله، صفت یا حالتی را نشان می‌دهد. وقتی شما بگویید «سرد است» شنونده می‌پرسد «چه چیزی سرد است؟» یا وقتی بگویید «خوشحال است» شنونده می‌پرسد «چه کسی خوشحال است؟» در واقع صفت یا حالت مورد نظر به کسی نسبت داده شده است. به کلمه‌هایی که معمولاً در ابتدای جمله می‌آیند و انجام کاری و یا داشتن حالتی به آنها نسبت داده می‌شود، «نهاد» گویند.

نکته دوم

وقتی می‌گوییم «بهار» به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟ درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و ... از چیزهایی هستند که به ذهن می‌رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می‌آیند. به این شبکه‌ها یا مجموعه‌ها در ادبیات فارسی، «**مراعات نظیر یا شبکه معنایی**» می‌گویند. مراعات نظیر باعث زیبایی سخن می‌شود. حالا بگویید «نوجوانی» چه چیزهایی را به یاد شما می‌آورد؟



۱– با مشورت، درباره نوجوانی یک جمله زیبا بیان کنید.

۲– درباره نیازهای اساسی یک نوجوان گفت‌وگو کنید.

۳– کتاب مناسبی درباره نوجوانی به کلاس بیاورید و بخش‌هایی از آن را بخوانید.



- ۱- پنج جمله از متن درس «زیبایی شکفتن» را انتخاب کنید و نهادهای آن را بنویسید.
- ۲- با شبکه‌های معنایی زیر، یک جمله بسازید.
 - درخت، شاخه، پرنده :
 - آسمان، ستاره، شب :
 - رشد، نوجوانی، نشاط

- کتاب درس فارسی می‌تواند یکی از منابع شناخت املائی واژگان باشد.

- یکی از راه‌های تقویت املا، پرورش مهارت خوب گوش دادن است.

۳- برای هر یک از واژه‌های زیر، دو هم‌خانواده بنویسید.

مثل ←، نظر ←،

جاری ←،

۴- واژه‌های زیر را مانند نمونه کامل کنید.

خسته + ی ← خستگی

آهسته + ی ←

زنده + ی ←

شکفته + ی ←

- در نوشته از مترادف و مراعات نظیر می‌توان بهره گرفت.

- خوب است در نوشته‌های خود به واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب

فارسی و کاربرد آن توجه داشته باشید.

۵- با هر یک از واژه‌های زیر جمله‌ای بنویسید.

نسیم :

لبخند :

۶- پیام اصلی شعر «با بهاری که می‌رسد از راه» را در دو سطر بنویسید.

۷- دربارهٔ جمله «خود را بشناس تا خدا را بشناسی» یک بند بنویسید.

۸- دربارهٔ جمله ناتمام «من یک نوجوان ایرانی‌ام که تصمیم دارم ...» انشایی بنویسید.

کژال

کژال، روناک را بغل زد و راه افتاد. روناک انگشتش را به دهان گذاشته بود و می‌مکید. دهکده تازه از خواب بیدار شده بود. کژال می‌رفت تا سری به «عمه کابوک» بزند. خنکی هوای صبح، سرحال‌ترش می‌کرد. کژال، لُپ قرمز روناک را بوسید و آرام گاز گرفت. روناک لبخند زد. کژال زیر گلویش را قلقلک داد. روناک باز خندید. کژال قنடைه او را محکم به سینه فشرد و گفت: «فدای تو، رُوْلَه شیرینم». کژال از کنار هر که می‌گذشت، سلام می‌داد و با احوال‌پرسی کوتاهی می‌گذشت. چشمه را دور زد



و سنگ‌ها و ریگ‌های اطراف چشمه، زیر گالش‌های لاستیکی کژال تکان می‌خورند و بیدار می‌شدند. کژال، از بلندی تپه بالا رفت و بعد، سرازیر شد. نیمه‌راه بود که خشکش زد. برجا ماند. چیزی از پشت صخره بیرون آمد. کژال اول خیال کرد که سنگ است؛ سگی از سنگ‌های آبادی که بی‌گله بیرون آمده. اما سنگ نبود. صدای زوزه‌اش، پوست بر تن کژال خراشید. روناک را تنگ به خود فشرد. گرگ آماده‌خیز بود. تن کژال مثل علفی در باد می‌لرزید:

– روناکم، روناکم.

نگاهی به پشت سر انداخت. نباید می‌ماند. به سمت نوک تپه خیز کرد. تپه قد کشیده بود؛ کژال خیال می‌کرد. دوید و دوید و فریاد کشید. شوهرش را به کمک خواست:

– هه‌ژار... هه‌ژار!

هه‌ژار آن سمت «قروه» بود؛ سرزمین. دشت صدای کژال را به خودش برگرداند. گرگ دست‌هایش را مثل تیغه‌داس در هوا می‌چرخاند و به سمت کژال می‌جهید. کژال هرچه در توان داشت در پاها ریخت... دیگر حتی صدای گریه روناک را هم نمی‌شنید. سنگ‌های ریز و درشت، راه را بر کژال سخت می‌کردند. او می‌دوید اما تپه انگار تیرکی شده بود؛ مستقیم به سوی آسمان.

دمی بعد، کژال صدای نفس‌های تلخ گرگ را شنید و گرمی نفسش را پشت سرش حس کرد. گرگ دامن کژال را به دندان گرفت. کژال جیغ کشید، زمین خورد و روناک از دستش افتاد. همان‌طور که افتاده بود، لگدی به گرگ زد. گرگ دندان‌های تیزش را به کژال نشان داد و حمله‌ور شد. کژال خودش را به طرف روناک کشید.

– روناکم، روناکم!

گرگ چنگال به بازوی کژال کشید، خیزی برداشت و قنداقه روناک را که از درد و ترس جیغ می‌کشید، به دندان گرفت.

کژال بر پوست گرگ چنگ کشید و فریاد زد: «هه‌ژار... هه‌ژار! خاکم به سر!» گرگ قنداقه به دهان گرفت و دوید. کژال به دنبال او زمین را خیش می‌کشید، مویه می‌کرد و روناک را صدا می‌زد. خم شد و سنگ برداشت.

– اگر به روناک بخورد!

سنگ را زمین انداخت؛ زار زد و دوید. صورت خراشید و دوید. گرگ پاره‌تنش را می‌برد. روناک مثل بره‌ای، دست‌هایش را در هوا تکان می‌داد. گردنش به عقب خم شده بود و صدای نازک گریه‌اش، سنگ‌های بیابان را می‌خراشید.



کزال به موهایش چنگ زد، لنگه گالشش از پایش افتاد. سنگ‌ها پایش را کوبیدند.
— روناک!... روناک! دایه‌ات بمیره، روئله!

دشت یک پارچه صدا شده بود و ناله و مویه. باد صدای کزال را غلتاند و با
خود برد. «آزاد» سر زمین بود که فریاد کزال را شنید. هراسان ماند: «صدا از کدام
طرف می‌آید؟»



باز هم جیغ. آزاد دوید. صدا از سمت تپه بود. کسی کمک می‌خواست. گام انداخت و دوید. صدا او را به خود می‌خواند. چشم آزاد از دور جسمی را که تند و تند به طرف او می‌آمد، دید و لحظه‌ای بعد، گرگ نزدیک آزاد رسیده بود و آن دورتر، کژال پابرنه و بر سرزنان می‌دوید. وقت فکر کردن نبود. آزاد نباید می‌ماند. دندان بر دندان می‌سایید. گرگ مقابل آزاد بود. قنداقه‌روناک به دهانش بود. روناک خفه‌گریه می‌کرد و گرگ خرناسه می‌کشید. آزاد معطل نماند. خاک را، سنگ را و تیغ را... دوید. از زمین جهید و به گرگ رسید. خیز برداشت و حمله‌ور شد. آزاد باید گرگ می‌شد. حمله کرد. قنداقه‌روناک را کشید. تکه‌ای از آن در دهان گرگ ماند. آزاد، روناک را به سرعت زمین گذاشت و با گرگ درهم پیچید. کژال رسید. بر سرزنان دوید و روناک را بغل زد. به صورت روناک خیره شد.



روناک قرمز شده بود اما هنوز گریه می کرد. امیدی به دل کژال دمید. روناک را بر سینه فشرد.
گرگ خرناسه می کشید و دهان باز می کرد تا آزاد را بدرد. آزاد با سنگ بر سر گرگ کوبید. گرگ
چنگ انداخت و سینه او را خراشی عمیق داد. آزاد فریاد کشید. کژال جیغ می زد و کمک می خواست؛
فروه اما از آنها فاصله داشت.

کژال قدمی پیش گذاشت تا به آزاد کمک کند، اما روناک دوباره ترس در دلش انداخت؛ دخترکش
سخت ترسیده بود. کژال کاری نمی توانست بکند. گلویش را با فریادی بلندتر خراشید. کسی آن طرفها
نبود. دندانهای تیز گرگ صورت و بازوی آزاد را نشانه کرده بود. آزاد، مجال نمی داد.
دست گرگ را به دندان می گرفت و مشت بر چشم های او می کوبید. آزاد و

گرگ روی سنگ های سخت دشت غلتیدند.
نفس داغ و تلخ گرگ، راه نفس را بر آزاد
بسته بود. کژال باز شوهرش را فریاد زد:
«هه ژار... هه ژار!»

کاری از دستش نمی آمد. خواست سنگی بردارد و به
گرگ حمله کند اما روناک آرام نمی گرفت.
دست گرگ لحظه ای در دهان آزاد ماند. آزاد دندانها
را به هم فشرد. گرگ زوزه کشید، دست از دهان او درآورد و
با چشم های خون گرفته اش به او زل زد. کژال بیشتر ترسید.
قدمی عقب رفت. روناک را سخت در بغل گرفت. تمام تنش
ترس شده بود.

آزاد غلتید و فریاد کشید. کژال فکر کرد نباید
بماند. باید کمک بیاورد. دوید. پابرهنه به سمت
آبادی دوید و فریاد کشید و کمک خواست. گرگ،
آزاد را به خاک غلتاند و آزاد سر گرگ را عقب
کشید و او را برگرداند. بازویش را دور گردنش
حلقه کرد. نباید رها می کرد. نباید خسته می شد.
نباید می ترسید و رها می کرد. خسته نشد و نترسید.
هرچه قوه داشت، به ساق و بازویش ریخت.



سر بر آسمان بلند کرد و فریاد کشید: «الله... الله!»

و گردن گرگ را فشرد. نفس داغ گرگ، دست آزاد را می‌سوزاند.

کژال گریه کنان می‌دوید و گاه گاه سر برمی‌گرداند و پشت سرش را نگاه می‌کرد تا ببیند چه بر سر جوان مردم آمده.

صدای گرگ که لحظه‌ای خفه شد، آزاد همه توانش رفت، بی‌حال بر زمین افتاد. کژال که صدایی نشنید، ایستاد. اندوهی به وسعت دشت بر دلش گسترده شد. روی گرداند. آزاد و گرگ را افتاده دید:

— گرگ جوان مردم را درید!... آه! خاکت بر سر کژال! خاکت بر سر!

جیغ زنان و مویه کنان راه رفته را برگشت. دشت را یک پارچه صدای نفس نفس زدن‌های گرگ و آزاد پر کرده بود. بازوی آزاد حلقه‌ای تنگ دور گردن گرگ بسته بود. گرگ خواست چنگ بیندازد و گردنش را آزاد کند. اما تمام وجود آزاد انگار دست‌هایش شده بود. گرگ نتوانست گردن برهاند. آزاد فریاد می‌کشید و حلقه را کوچک‌تر می‌کرد. گرگ به خرناسه افتاده بود و خرناسه‌اش تکه‌تکه می‌شد. کمی بعد، دست و پایش از تقلاً افتاد. آزاد رهایش نکرد. نفس داغ گرگ یک باره سرد شد، دست و پایش از حرکت ماند. آزاد بر زمین افتاد.

کژال صورت می‌خراشید و زار می‌زد و می‌دوید. آزاد که صدایش را شنید، زمین را کمک گرفت. دست‌ها را ستون کرد و نفس زنان برخاست. پیراهنش پاره پاره شده بود و از صورت و سینه‌اش خون می‌آمد. کژال به سویش دوید. سرپا که دیدش، به هق‌هق افتاد، آزاد خسته و زخمی، بریده، بریده گفت: «آرام گیر. خواهرکم! طفلت خوب است؟»

روناک گریه می‌کرد. کژال آرام نگرفت. آزاد قدم برداشت. کژال قن‌داقه سفید روناک را باز کرد و به آزاد داد تا خون‌هایش را پاک کند.

طاهره ایبند



۱- به نظر شما کدام یک از شخصیت‌های داستان، اهمیت بیشتری دارد، چرا؟

۲- اگر شما به جای نویسنده بودید، داستان را چگونه تمام می‌کردید؟

